

تحلیل تفسیری آیه ۲۱۳ بقره در تفاسیر فریقین

طلعت حسنی بافرانی*

چکیده

مسئله وحدت و اختلاف انسان‌ها ریشه در تاریخ حیات اجتماعی بشر دارد و همین امر بسترساز ظهور انبیاء الهی و نزول کتب آسمانی شده است. آیه ۲۱۳ سوره بقره با اشاره اجمالی به این مسئله، سیر تطور اندیشه بشری را در مراحل مختلف بیان می‌کند. ابهام‌های متعددی از جمله در زمینه چپستی مبنای وحدت، علت اختلافات، زمان انقضای موضوع آیه و حکایت‌گری آیه از سنت مستمر خدای متعال در میان امت‌ها دارد. از این‌رو آیه شریفه مورد بحث بستر تضارب آراء اندیشمندان و مفسران شده است. این مقاله که به شیوه تحلیلی - تطبیقی نگارش یافته است، معطوف به طرح، بررسی و نقد دیدگاه‌های متفاوت مفسران فریقین در خصوص ابهام‌های فوق است. سه دیدگاه اتحاد بر کفر، اتحاد بر یکتاپرستی و اتحاد بر اصول عقلی و هدایت فطری با تقریب‌های متفاوت، حاصل بررسی‌های انجام‌شده در خصوص متعلق وحدت در آیه شریفه است. نگارنده دیدگاه سوم را با تقریب «اتحاد انسان‌ها بر عدم برخورداری از هدایت تشریحی» در یک مقطع زمانی خاص تقویت می‌نماید و البته بر آن است که به مدد قاعده جری و تطبیق، احتمال انسلاخ از زمان نیز در برداشت از آیه قابل توجه است.

واژگان کلیدی

آیه ۲۱۳ بقره، تفسیر تطبیقی، اُمت واحد.

طرح مسئله

جامعه بشری در طول تاریخ حیات دیرینه خویش فراز و نشیب‌های زیادی را پشت سر گذاشته است. قرآن کریم به بخشی از این مقاطع در راستای هدف هدایتی خویش اشاره می‌کند. آیه ۲۱۳ سوره بقره از جمله آیاتی است که مراحل از فراز و فرود بشریت را در پذیرش یا عدم پذیرش اسباب هدایت (هدایت‌های فطری، عقلی و یا تشریحی) به تصویر می‌کشاند:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود، [هیچ‌کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

این آیه از یک مرحله وحدت و هم‌سویی و دو مرحله اختلاف در حیات اجتماعی انسان سخن می‌گوید. بشر زندگی خود را با بساطت و مبتنی بر فطرتی دست نخورده آغاز کرد. تکامل زندگی اجتماعی او، تضادها و اختلافاتی را رقم زد که حل این اختلافات نیاز به قوانین وحیانی و هدایت‌های انبیا الهی را ضروری ساخت. چون خداوند آمادگی دریافت تعالیم حیانی را در آنها دید با ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی آبی بر آتش اختلاف‌ها ریخت و آن را خاموش ساخت. به تدریج هواهای نفسانی مجدداً دست به کار شده و با تفسیرهای نادرست از کتب آسمانی و تطبیق‌های ناروا بار دیگر بستر اختلاف را ایجاد کردند اما این بار اختلاف از سر جهل و بی‌خبری از شریعت نبود بلکه به گواهی قرآن اختلافی از سر بغی و انحراف آگاهانه بود. در این فضای آلوده شبهه‌برانگیز مردم به دو گروه تقسیم شدند گروهی راه رفع اختلاف را در بازگشت به کتب آسمانی دیده و به حق نایل شدند و گروهی همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند.

این آیه شریفه به دلیل پرسش‌های متعدد ذیل از دیرباز معرکه آراء تفسیری متعدد در فرایند تطوری و روبه رشد بوده است: آیا فعل «کان» دلالت بر زمان مشخصی در گذشته دارد یا حاکی از یک سنت و

جریان فراگیر در طول تاریخ بشری است؟ در صورت گزارش از گذشته، به چه مرحله زمانی اشاره دارد و در کدام دوره از حیات اجتماعی انسان، وحدت و هم‌گرایی وجود داشته است؟ متعلق وحدت چه بوده است؟ مطابق آیه شریفه بعثت انبیاء متفرع بر اختلافی است که بین مردم ایجاد شد این اختلاف از چه زمانی و به چه دلایلی اتفاق افتاد؟

مرکز ثقل برداشت‌های تفسیری متفاوت فراز ابتدایی آیه است که از یک مرحله وحدت و هم‌گرایی عقیدتی یا رفتاری گزارش می‌کند. نقد و بررسی آراء تفسیری مفسران فریقین پیرامون زمان، متعلق و آثار این وحدت و چگونگی ارتباط آن با مسئله بعثت انبیاء، رسالت نگارنده در این مقاله است.

متعلق وحدت از دیدگاه مفسران فریقین

ترکیب وصفی «أمة واحدة» نه بار در آیات قرآن به کار رفته است. با تأمل در کاربردهای متعدد روشن می‌شود که گاه این ترکیب به معنای آیین و شریعت انبیای الهی (انبیاء / ۹۲؛ مؤمنون / ۵۲) و گاه به معنای پیروان یک آیین (شوری / ۸؛ نحل / ۹۳؛ مائده / ۴۸؛ زخرف / ۳۳؛ بقره / ۲۱۳؛ یونس / ۱۹) استعمال شده است.

در آیه ۲۱۳ سوره بقره سخن از اجتماع مردم بر یک موضوع قبل از بعثت انبیاء و سپس وقوع اختلاف میان آنان تا فراهم شدن زمینه ارسال پیامبران است. مشابه این مضمون در آیه ۱۹ سوره یونس نیز آمده است که با استفاده از سیاق نفی و استثناء بر این وحدت و اجتماع و سپس تفرقه و اختلاف تأکید می‌کند:

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ.

و مردم جز یک امت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده‌ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، قطعاً در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می‌کنند، میانشان داوری می‌شد.

در این مجال با بررسی آراء مفسران فریقین در متعلق وحدت، سه نظرگاه عمده مشاهده می‌شود که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود:

۱. اتحاد بر کفر

برخی از مفسران اهل سنت با استناد به روایاتی از ابن عباس اتحاد بر کفر را یکی از احتمال‌ها در این زمینه دانسته‌اند، اما در تعیین زمان این اتفاق بنا بر اختلاف در روایات، چهار مقطع در نظر گرفته شده است: فاصله زمانی بین حضرت ادریس علیه السلام تا نوح علیه السلام، زمان حضرت نوح علیه السلام، بعد از نوح علیه السلام تا هود، زمان

حضرت ابراهیم علیه السلام. بر این اساس همه مردم در یک دوره زمانی مشخص متفق بر کفر بوده‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳ / ۳۱؛ سیوطی، ۱۴۱۶: ۱ / ۲۴۲ - ۲۴۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۹۶ - ۴۹۵). در منابع روایی شیعی نیز روایتی از امام صادق علیه السلام منقول است که مردم قبل از حضرت نوح علیه السلام بر ضلالت و گمراهی بودند آنگاه خدای متعال انبیاء را برای هدایت آنان برانگیخت (حویزی، ۱۴۱۵: ۱ / ۲۰۸). بنابر این دیدگاه که آلوسی از آن به‌عنوان قول ضعیف یاد می‌کند (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۹۶ - ۴۹۵) فعل «کان» در آیه شریفه دالّ بر زمان مشخصی در گذشته و حاکی از برهه‌ای از زمان است که برای مردم هیچ پیامبری مبعوث نشده بود بدین جهت با یکدیگر اختلاف کردند و خدای تعالی برای رفع آن به بعثت انبیاء اقدام نمود.

قرطبی با پذیرش معنای ثبوتی در فعل «کان» و انسلاخ آن از یک زمان مشخص با تقریبی جدید از این دیدگاه بر آن است که مراد از «الناس» در آیه شریفه جنس مردم هستند و آیه خبر از مردمی می‌دهد که فارغ از زمان و صنف انسان‌ها، اگر خدا بر آنها منت نمی‌گذاشت و فرستادگان خود را برای آنها نمی‌فرستاد، همه در فقدان و عدم دستیابی به شریعت و جهل به حقایق امت واحده بودند. به تعبیری، اتفاق آنها بر کفر موجب ارسال رسولان گردید. (قرطبی، ۱۳۶۴: ۳ / ۳۱)

این دیدگاه در پاسخ به شبهه ناسازگاری اتفاق بر کفر با عدم امکان خالی بودن زمین از حجت خدا، بر آن است این اتحاد مبتنی بر غالب و اکثریت است و با وجود یک یا چند نفر موحد می‌توان حکم به کفر همه نمود. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۱۹۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۲ / ۵۴۳)

طبری این دیدگاه را مردود دانسته و معتقد است با توجه به لحن تهدیدآمیز در فراز پایانی آیه ۱۹ سوره یونس، فرض اجتماع مردم بر کفر در یک مقطع زمانی مشخص منتفی است؛ چون براساس این فرض و سپس وقوع اختلاف بین آنها، به‌طور قطع ایمان، توبه و انابه برخی به درگاه خدا موجب اختلاف شده و در این صورت استفاده از لحن وعده در آیه برای مؤمنین توبه‌کننده با حکمت خدا مناسب‌تر از وعید بود و محال است خدا به افراد در حال انابه و توبه با زبان تهدید سخن گوید ولی در حال اجتماع آنها بر کفر و شرک از این زبان استفاده نکند. (طبری، ۱۳۷۲: ۲ / ۱۹۶)

۲. اتحاد بر یکتاپرستی

قائلان به این نظر با استناد به روایات متعدد و با استشهد به آیه ۱۹ سوره یونس معتقدند زمانی مردم بر دین حق و ایمان به خدا متفق بودند امام بین آنها اختلاف افتاد، سپس خدای تعالی پیامبران را مبعوث کرد. در این که اتحاد بر یکتاپرستی از چه زمانی شروع و آغاز اختلاف چه وقتی بود، نظرهای مختلفی ارائه شده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف) وقتی همه مردم بر حضرت آدم علیه السلام عرضه شدند طبق فطرت الهی به خدا، عبودیت او و دین اسلام اقرار نمودند.

ب) مردم از عهد آدم علیه السلام تا عهد نوح علیه السلام که ده قرن بوده بر دین حق متحد و حضرت نوح علیه السلام نخستین مبعوث الهی بوده است.

ج) بهترین تفسیر در مورد زمان اتحاد مردم بر دین حق این است که گفته شود آیات و روایات هیچ اطلاعی در باره زمان این اتحاد به ما نداده‌اند. جهل به این زمان هیچ ضرری به ما نمی‌رساند، همان طوری که علم به آن فایده محصلی نخواهد داشت. آنچه از آیه استخراج می‌شود این است که مردم بر دین حق متفق بودند نه بر کفر و شرک. (طبری، ۱۴۱۲: ۲ / ۱۹۵ - ۱۹۴)

در چگونگی اتحاد مردم بر یکتاپرستی گفته‌اند واحده بودن مردم در آیه حاکی از این است که مردم از حیث فطرت و سادگی همسان بودند و به کمک عقل و فطرت اولی اصول و معارف کلی را می‌شناختند و اختلاف‌های جزئی را به کمک آن دو و راهنمایی پیامبران عصر خویش برطرف می‌نمودند. بر این اساس اصل وحی و هدایت آسمانی بدون کتاب، نظیر آنچه حضرت آدم علیه السلام و پیامبران قبل از حضرت نوح علیه السلام از آن برخوردار بودند از ابتدای خلقت انسان کنونی همراه وی بوده است، ولی اندک اندک و در گذر زمان به جهت رشد علوم تجربی و تجریدی، گسترش جمعیت، تضارب اندیشه‌ها و چگونگی بهره‌برداری از موهبت‌های طبیعی زمینه اختلاف در میان مردم ابتدایی ایجاد شد. بدین سبب برای رفع اختلاف‌ها، تشخیص حق و باطل و تعیین مصالح و مفاسد بعثت انبیای الهی دارای کتاب ضرورت یافت. در این تقریب «کان» دلالت بر زمان گذشته از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت نوح علیه السلام دارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۰ / ۳۸۵ - ۳۸۳)

برخی از مفسران نظر به اینکه در فرهنگ قرآنی گاه واژه امت به معنای امام و پیشوای در خیر، بر یک فرد اطلاق می‌شود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا». مراد از «الناس» را حضرت آدم علیه السلام و مراد از «أمة واحدة» را دین حق دانسته و بر آنند که ایشان خود به تنهایی امت واحده، استوار بر دین حق و امام فرزندان خود بوده است و بعثت در میان فرزندان او آغاز گردید. قائلان به این نظر در این که آدم علیه السلام چگونه یک امت واحده بوده توجیحات مختلفی ارائه نموده‌اند. (ر.ک: طبری، ۱۴۱۲: ۲ / ۱۹۵)

۳. اتحاد بر اصول عقلی، هدایت فطری و خلوق از هدایت وحیانی

مفسران متأخر با پذیرش کلی دیدگاه سوم تقریب‌های مختلفی از آن ارائه داده‌اند که مطالعه آنها ما را به روند تکاملی فهم مفسران فریقین در این آیه رهنمون می‌شود.

الف) تفاسیر اهل سنت

فخر رازی دیدگاهی را از ابو مسلم اصفهانی و قاضی ابوبکر باقلانی در تفسیر این آیه نقل می‌کند که طبق آن مردم در تمسک به قوانین و احکام عقلی امت واحده بودند و مقصود از قوانین عقلی عبارت است از اعتراف به وجود صانع و صفات او، اشتغال به خدمتگزاری او، شکر منعم و اجتناب از رفتارهای قبیح چون ظلم، دروغ و جهل. سپس وی در درستی این نظر به نقل از قاضی ابوبکر این چنین استدلال می‌کند که فاء در «فبعث الله النبیین» مفید تراخی است و لفظ «النبیین» دلالت بر عموم استغراقی دارد. بدین جهت آیه مفید این معناست که همه انبیاء، متأخر از وحدت مردم بوده‌اند. این وحدت نه تنها منبعث از شرایع انبیاء نبوده بلکه مقدمه بعثت آنان گردیده است. همه مردم در فهم ضرورت‌های عقلی و حسن و قبح افعال و اشیاء متفق بوده‌اند ولی بعد از مدتی به دلیل امور خارجی و غیر عقلی بین آنها اختلاف ایجاد شد.

قاضی ابوبکر در پاسخ به این سؤال که چگونه اتفاق مردم بر قواعد عقلی و مکلف دانستن آنها پیش از بعثت پیامبران با مسئله نبوت حضرت آدم علیه السلام ابوالبشر سازگار است به دو احتمال اشاره نموده است: یکی اینکه حضرت آدم علیه السلام و فرزندانش ابتدا در تمسک به قوانین عقلی متحد بوده و سپس اختلاف نمودند و به دنبال این اختلاف خدای متعال وی را به نبوت برگزید. دیگر اینکه محتمل است بعد از این که شریعت حضرت آدم علیه السلام کهنه و منقرض شد مردم به پیروی از قوانین عقلی متفق شده و پس از وقوع اختلاف بین آنان خدا انبیاء دیگری را مبعوث نمودند. فخر رازی پذیرش تفسیر ابو مسلم و قاضی ابوبکر را مبتنی بر پذیرش نظریه حسن و قبح عقلی دانسته که محل اختلاف و منازعه است. (رازی، ۱۴۲۰: ۶ / ۳۷۴ - ۳۷۲)

عبده، نظر ابومسلم و قاضی ابوبکر را این چنین تفسیر می‌کند که عنایت الهی همان‌طور که معطوف به افراد انسان است به جماعت بشری هم هست. خدا فرد انسانی را ضعیف القوی و فاقد علم آفرید و آنگاه او را به وسیله ابوبکر و دیگران مراقبت و تعلیم نمود و کم‌کم قوای جسمانی او را از ضعف به صورت تدریجی به قوت رساند و زمینه بروز فعالیت عقلانی او را آماده نمود و به سن رشد که همان برخورداری از عقل باشد، رساند. حیات جمعی انسان نیز دوره صباوت را به تدریج سپری نمود و کم‌کم قادر به فهم برخی از اصول عقلی گردید و در این مرحله به رتبه‌ای رسید که قادر شد تعالیم روحانی و باطن امور عقلی را دریابد و این رشد خود زمینه ظهور انبیاء الهی گردید. در واقع گذران زندگی براساس اصول عقلی زمینه را برای بعثت انبیاء الهی فراهم نمود. عبده براساس این تفسیر از کلام ابومسلم و قاضی ابوبکر مقرر می‌دارد که نظر این دو، مخالف دیدگاه ما نیست و با آنچه ما بیان کردیم بیگانگی ندارد. (رشیدرضا، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۹۴ - ۲۹۲)

اما آنچه فخر رازی از دیدگاه ابومسلم و قاضی ابوبکر نقل می‌کند با تفسیری که عبده ارائه می‌دهد،

سازگار نیست؛ طبق نظر فخر رازی مردم از ابتدا در تمسک و پیروی از اصول عقلی که همان امور فطری است، متحد بودند و حیات بشر هیچ‌گاه عاری از این اتحاد نبوده است نه اینکه به تدریج به این وحدت رسیده باشند. اتحاد در امور عقلی و اختلاف منبعث از امور خارجی و غیرعقلی موجب بعثت انبیای الهی شده است. این معنا از توجیهی که قاضی ابوبکر در سازگاری دیدگاه خود با نبوت حضرت آدم علیه السلام ذکر می‌کند، نمایان است، اما عبه در تفسیر این دیدگاه می‌گوید انسان‌ها کم‌کم به دوره‌ای رسیدند که قادر به دریافت تعالیم روحانی و اصول عقلی گردیدند و این توانمندی زمینه‌ساز ظهور انبیاء گردید. از نظر وی چنین اصولی قادر به سامان‌بخشی به زندگی انسان نیستند.

صاحب تفسیر *التحریر و التنویر* که با تفصیل همان دیدگاه ابومسلم و قاضی ابوبکر را تأیید نموده آیه شریفه را در صدد بیان ظهور شرایع و اسباب آن می‌داند، به این بیان که مردم همه فرزندان یک پدر و مادر هستند، پس در ابتدای امر امت واحده بودند؛ زیرا از فرزندان آدم علیه السلام و حواء و فرزندان فرزندان آنها خانواده جدیدی با طینت پاک ایجاد شد که همه آنها از این جهت شبیه هم بودند و به سیره واحد زندگی می‌کردند و اختلافات بسیار کمی بین آنها ایجاد می‌شد. از آنجا که اراده خدا ایجاد نوع بشر بود خواست او بر این تعلق گرفته بود که این نوع بهترین موجود زمینی باشد. بدین جهت آدم علیه السلام را طوری خلق نمود که صالح برای کمال و خیر باشد و او را به احسن وجه از جهت جسمی و عقلی خلق نمود و به او معرفت خیر و تبعیت از آن، معرفت شرّ و اجتناب از آن، قدرت تعقل و تشخیص منافع خود را داد. نظرگاه آدم علیه السلام معطوف به خیر، هدایت و نفع بود و اندیشه‌اش او را به سوی عمل خیر راهنمایی می‌کرد. خلقت حواء هم به همین شکل بود و فرزندان این دو نیز به همین شکل متولد شدند. بنابراین عقل قوی‌ترین عنصر حیات انسانی و خیر و صلاح، اصل اولی بود که بشر بر آن خلق شده بود. این حالات انسان تا زمانی، که کم هم نبود، در جامعه انسانی وجود داشت تا آنکه به اسفل سافلین برگردانده شد. این برگرداندن به پست‌ترین مراحل ناشی از عوارضی باید باشد که یا از ابتدا در خلقت انسان نبوده و یا خیلی کم بوده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۸۷ - ۲۸۶)

وی عوامل انحراف از فطرت سلیم را یکی از امور چهارگانه می‌داند: ۱. وجود خلل در عقل یا جسم انسان از ابتدای آفرینش. ۲. تحصیل رذایل اخلاقی از طریق قوای شهویه و غضبیه. ۳. نفوذ اوهام و خیالات منافی منافع دیگران در نفس انسان. ۴. اعمالی که فرد به جهت رفع و تکمیل نیازهای خود انجام می‌دهد و این اعمال عادت او و سپس آن را حق طبیعی خود می‌داند. وی می‌گوید حدوث عارضه اول در جامعه اولیه انسانی نادر است، چون سلامت جسم، جوانی، اعتدال طبیعی، فراهم بودن خوشی، لذت و نظام زیستی مانع عروض چنین عاملی در حیات بشری است. عامل دوم انحراف وجود ندارد؛ چون

انسان‌ها در حالت سلامت فطری یک عائله واحدی هستند که در مکان واحد و براساس نظام تعلیم و تربیت واحد زیست می‌کنند و زمینه‌ای برای بروز انحراف وجود نخواهد داشت. عامل سوم گرچه ممکن الوجود بود ولی وجود محبت برخاسته از حسن معاشرت و مهربانی ناشی از برادری و نصایح والدین مانع تحقق این سومین عامل انحراف گردیده بود. چهارمین عامل انحراف که عامل پیشرفت و پسرفت جامعه بشری است در جماعت اولیه بشر زیاد نبود، زیرا نیازمندی‌ها بر وفق طبع اصلی بوده و تجملات وجود نداشت. وی در مورد جریان قتل در میان فرزندان آدم علیه السلام بر این نظر است که این حادثه یک لغزشی بوده که سومین عامل انحراف، یعنی حسادت در پیدایش آن دخالت داشت، بدون این که قبایل از عواقب این قتل آگاهی داشته باشد. درواقع فرزندان آدم علیه السلام تا آن روز از مرگ آگاهی نداشتند و پنهان کردن جسد مقتول را از کلاغ یاد گرفتند، از این رو بلافاصله نادم گردید. بنابراین صلاح و درستی یا وضع اولیه انسان‌ها بود و یا این وضع حالت غالب بوده است که به انسان‌های بعدی منتقل گردید.

بنا به نقل ابن عباس از حضرت آدم علیه السلام تا نوح علیه السلام، ده قرن مردم متفق بر شریعت واحد زیست می‌کردند ولی کم کم خانواده بشری گسترده و قبایل زیادی تشکیل شدند و خواطر مختلف به تدریج نفوذ نمود و اسباب اختلاف حالات که ناشی از اختلاف حالات آدم علیه السلام و حواء بوده نمود بیشتری پیدا کرد و در نسل‌های بعدی این احوالات مرکبه مخالف در هر فرد زمینه بیشتری یافتند. بدین جهت امزجه مختلفی ایجاد شد و اسباب انحطاط چهارگانه عارض و ملازم حیات بشری گردید تا این که ادامه این وضعیت ضرورت بعثت انبیاء الهی را ایجاب نمود. به عقیده ابن عاشور تاریخ دینی مؤید این نظر است که حضرت نوح علیه السلام نخستین رسول از رسولان الهی است و قرآن هر جا از رسولان الهی سخن می‌گوید ابتدا حضرت نوح علیه السلام و نه حضرت آدم علیه السلام را یاد می‌کند. بر این اساس آدم علیه السلام رسول نبوده بلکه نبی بوده که برای هدایت و تربیت فرزندانش از طرف خدا به او وحی می‌شد، بدین صورت خطای قبایل مخالف شرع مشروع الهی نبوده است. در نظر وی اغلب مواردی که قرآن کلمه نبی را به کار می‌برد از جمله آیه مورد بررسی منظور رسول است. بشارت و انداز از خصائص رسولان است و هر رسولی نبی است و نه بر عکس. وظیفه انبیاء غیر رسول اظهار درستی و صلاح در میان قوم‌شان بود تا بدین طریق الگو برای اهل و خانواده و مریدان خود باشد، بدون این که تبلیغی بنماید. انبیاء بدون رسالت یا مؤید شریعت قبلی بودند و یا اینکه تعلقی به شریعت قبلی نداشتند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۹۰ - ۲۸۶) به این بیان، ابن عاشور مردم قبل از حضرت نوح علیه السلام را متفق بر شریعت عقلی می‌داند نه شریعت وحیانی که توسط رسولان الهی به مردم ابلاغ می‌شود.

عبده نیز پس از ذکر معانی متعدد امت در قرآن، همنوا با عموم مفسران، امت در آیه ۲۱۳ سوره بقره را به معنای ملت دانسته و برای تبیین نظریه خود به آیات ۹۲ سوره انبیاء: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا

رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ». و ۵۲ سوره مؤمنون: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» اشاره می‌کند. در این آیات امت واحده، یعنی کسانی که رابطه نزدیکی با هم دارند و محور آن رابطه هدایت به نور الهی، دعوت به توحید، قیام به شرع و ترغیب مردم به عمل به آن می‌باشد. خدای متعال همه انبیای الهی را امت واحده در حق، ایمان و عدل قرار داده است. از آیات ۱۱۸ سوره هود و ۸ سوره شوری نیز همین معنا مستفاد است. فحوای کلی این چهار آیه آن است که انبیاء در حق، درستی و دعوت به توحید جماعت واحده بودند ولی سایر مردم هیچ‌گاه امت واحده نبودند نه بر محور هدایت و نه بر محور ضلالت. اکنون باید ملاحظه کنیم که حق تعالی در آیه ۱۹ سوره یونس منظور از امت واحده چه بوده که می‌فرماید «مردم امت واحده بودند و سپس اختلاف نمودند.» در این آیه حق تعالی می‌فرماید مردم امت واحده بودند و از دل این وحدت اختلاف ایجاد گردید و آنگاه خدا انبیاء را مبعوث نمود. خواست خدا بر این بوده که هر کس با انتخاب و عملکرد خود و نظر در آیات الهی هدایت یا گمراه شود و حکم خدا در موارد اختلاف این است که هر کس از فطرت سلیم منحرف شود، هلاک گردد. بنابراین وحدت در این آیه به معنای وحدت در عقیده و عمل نیست، چون هیچ‌گاه چنین اتفاقی نداشتند. طبق این تفسیر «کان» به معنای زمان گذشته نیست چون جمله «ماکان الناس إلا أمة واحدة» در قالب حصر آمده؛ یعنی همیشه مردم این چنین بودند. (رشیدرضا، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۸۱ - ۲۸۰)

حال در آیه ۲۱۳ بقره که فعل «کان» دلالت بر استمرار و وحدت همیشگی مردم دارد، امت واحده؛ یعنی جماعتی که امر معاش و زندگی آنان کاملاً به هم مرتبط است. با وجود آنکه هر فردی با عمل خودش زندگی می‌کند، اما قوای جسمی و روحی او قادر به برآوردن همه نیازهایش نیست، پس نیازمند توانمندی‌های دیگران است و به تعبیری انسان مدنی بالطبع است. افراد جامعه هر کدام به منزله عضوی از اعضای یک بدن هستند که هر کدام باید کار خاص خود را انجام دهند در این مجموعه هر کس وفق نظر و رأی خود عمل می‌کند و به دنبال جلب منفعت و دفع ضرر از خویش است. توانایی فهم مصالح دیگران را ندارند و عقول آنها به حدی نیست که جامعه را از آشفتگی حفظ و به مقصود نهایی برساند از این رو اختلاف بین آنها اجتناب‌ناپذیر است. مقتضای امت واحده بودن مردم این است که برای رفع نیازمندی‌ها و تأمین سعادت اخروی تحت نظام واحد زندگی کنند. تفاوت در خلقت، عقول و محرومیت از هدایت، امکان ساماندهی این نظام واحد را ندارد، از این رو لطف و رحمت خدا اقتضای ارسال رسول می‌نماید؛ به عبارت دیگر قضای الهی بر این تعلق گرفته که مردم امت واحده و بعضی به بعضی دیگر وابسته باشند و راهی برای عقل به تنهایی در نظام بخشی به منافع و مفساد اجتماعی آنها وجود نداشته باشد. پس این مردم در عین اجتماع، به مقتضای خلقت‌شان دارای اختلافند. این اجتماع و اختلاف که ویژگی همیشگی

انسان‌ها بوده مستلزم پذیرش بعثت انبیاء در هر عصری تا روز قیامت است. در نتیجه «کان» در آیه دلالت بر ثبوت و استمرار دارد به این معنا که انسان همیشه به همین معنا امت واحد بوده و لازمه همیشگی این نوع خلقت اختلاف و سپس بعثت دائمی انبیاء است، همچنین فاء در «فبعث الله النبیین» برای ترتیب و نه تراخی است و نیازی به تقدیر «اختلفوا» نیست. (همان: ۲۸۲)

بیان‌های طولانی عبده را در تفسیر آیه به‌ویژه در موضوع وحدت در امت اولیه، می‌توان به عبارت ساده‌تر از زبان برخی از مفسران این چنین بازگو کرد که مردم ابتدا از حیث فطری و عقلی ساده بودند و نیازمندی‌های خود را مطابق امیال ذاتی و غرایز بشری تأمین می‌کردند و از زندگی فضیلت‌مندانه، مدنیت، نظم و قوانین اجتماعی که بتوانند در پناه آن در امنیت و آسایش زندگی کنند، اطلاعی نداشتند. بدین سبب گرفتار اختلاف‌ها و منازعه‌ها گردیدند و از آنجاکه عقل انسانی به‌تنهایی قادر به کشف خیر و شر و نجات انسان از بدی‌ها نبود، خدا انبیای خود را با کتاب‌های مبتنی بر حق، عدل، رحمت و مصلحت حقیقیه ارسال نمود تا اختلاف‌های مردم در امور دنیایی و دینی را بر طرف نماید. (زحیلی، ۱۴۲۲: ۱ / ۱۰۶ - ۱۰۵؛ حجازی، ۱۴۱۳: ۱ / ۱۲۸)

به‌نظر می‌رسد عبده به‌نحوی ضرورت زیست اجتماعی بشر و سپس ضرورت بعثت انبیاء به‌دلیل رفع اختلافات گریزناپذیر منبعث از این نوع زیست را می‌پذیرد اما این پرسش باقی است که مردم اولیه زندگی اجتماعی ساده خود را براساس کدام معیارها سامان می‌دادند؟ اصول حاکم بر روابط فردی و اجتماعی آنها بر مدار حق و ایمان به خدا بوده یا ضلالت و گمراهی؟ هرچند عبده مفهوم امت واحد قبل از بعثت انبیاء را به‌خوبی تبیین نموده اما نتوانسته اصول حاکم بر فکر و عمل آنها را مشخص نماید، حال آنکه دیدگاه‌های دیگر، انسان پیش از دریافت شریعت وحیانی را متفق بر توحید، متحد بر کفر یا متحد بر اصول اولیه عقلی می‌داند. البته گویا وی به این مسئله توجه داشته است؛ زیرا در بررسی دیدگاه کسانی که معتقد بودند آیه فقط بر وحدت امت دلالت دارد و نه بر موضوع وحدت آنها (ایمان، کفر یا تبعیت از اصول عقل) (به نقل از: رازی، ۱۴۲۰: ۶ / ۳۷۴) ابراز داشته است که این نظر به‌جهت ترک فهم آیه در غایت غرابت است مگر مقصود آن چیزی باشد که من عبده می‌گویم. (رشیدرضا، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۷۹)

ب) تفاسیر شیعی

عده‌ای از مفسران روایی شیعه روایات متعددی از صادقین علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که منظور از امت واحد مردم قبل از حضرت نوح علیه‌السلام هستند که ضلال، یعنی نه مؤمن، نه کافر و نه مشرک بوده‌اند. مطابق این روایات مردم بعد از حضرت آدم علیه‌السلام و قبل از نوح علیه‌السلام ضلال بودند آنگاه بدهاء حاصل شد و خدای متعال پیامبران را برای آنان مبعوث کرد. (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۰۵ - ۱۰۴)

در سخنی از امام صادق علیه السلام، امام ضمن توضیح انقراض آدم علیه السلام و فرزندان صالح او، جانشینی شیث و کتمان دین‌داری او، در پاسخ به این سؤال که آیا انسان‌ها قبل از بعثت انبیاء ضلال بودند یا هدایت‌یافته؟ می‌فرماید هدایت‌یافته نبودند بلکه بر فطرت و خلقت خدایی بودند تا خدا آنها را به واسطه پیامبران هدایت نمود. (همان) علامه طباطبایی در توجیه سازگاری ضلال با فطرت الهی می‌نویسد:

فطرت، هدایت اجمالی خداست و ضلال به معنای خلو مطلق از هدایت نیست بلکه بنابر فرمایش معصومان، مردم در آن زمان از هدایت تفصیلی خدای متعال بهره‌مند نبودند ولی با هدایت اجمالی زندگی می‌کردند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۴۳)

هر چند توجیه علامه طباطبایی در رفع تعارض اولیه بین روایات حاکی از ضلال بودن مردم و روایت حاکی از خلقت انسان بر فطرت الهی راه‌گشا است اما تنافی هر دو نوع روایات را با این روایت امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: مردم قبل از حضرت نوح علیه السلام بر ضلالت و گمراهی بودند آنگاه خدای تعالی انبیاء را برای هدایت آنان مبعوث نمود (حویزی، ۱۴۱۵: ۱ / ۲۰۸) بر طرف نمی‌نماید.

صاحب نظران شیعی در تفسیر این آیه برداشت‌های متفاوتی دارند که اغلب حکایت از پذیرش دیدگاه سوم دارد، اعم از اینکه مفاد آیه را گزارشی از یک مقطع زمانی مشخص در گذشته بدانیم یا حکایتی از وضعیت عمومی بشریت در طول تاریخ، به این بیان که فعل «کان» منسلخ از زمان و خبر از سرشت انسان در رابطه با وضع نظام اجتماعی باشد در این صورت «فبعث الله...» به منزله جواب شرط و پیوسته به فعل «کان» است و نه در مرتبه متأخر، اما انسلاخ از زمان و برداشت معنای ثبوتی از فعل «کان»، خلاف ظاهر لغت، سیاق کلام و بدون قرینه است؛ چون هر فعلی به وضع اولیه خود دلالت بر حدوث در زمان دارد مگر آنکه قرینه بر خلاف باشد، مانند «کان الله عزیزاً غفوراً». همچنین عبارت «فبعث الله...» ظهور در تأخیر بعثت پیامبران از خبر فعل «کان» دارد و نه پیوستگی آن. بدین جهت قبل از آن فعلی در تقدیر گرفته می‌شود که خبر از آغاز اختلاف بدهد «کان الناس امه واحده (فاختلفوا) فبعث الله...». (طالقانی، ۱۳۶۲: ۲ / ۱۰۹)

نویسنده تفسیر پرتوی از قرآن پنج دوره فکری و اجتماعی حیات بشری را از این آیه مستفاد می‌داند: مرحله یکم: دوره‌ای که در آن انسان همانند حیوانات محکوم هدایت‌گریزی و فطری بود «کان الناس امه واحده».

مرحله دوم: در این دوره دریافت‌های حسی انسان به صورت‌های مشخص، محدود، جزئی و کلی در آمد، با تصرف ذهن در آنها قضایای کلی پدید آمد و انسان توانست با تعقل و اختیار اهداف و موازین اعتقادی و اجتماعی را تشخیص دهد، در این مرحله انسان از حیوانات و حتی از انسان‌های دیگر متمایز

شد و اختلافاتی در عقاید، آراء و روش‌ها پدید آمد، اختلافاتی که منشأ معبودها، مرام‌ها، قوانین متضاد و جنگ‌ها شد. این مرحله در آیه به‌صراحت ذکر نشده است، گویا بیداری عقل بشری و آغاز حرکت برای کشف معیارها در دریافت حق و باطل نیازمند هدایت برتر و رهبری انبیاء است. از این‌رو مرحله یکم به مرحله سوم متصل شده است.

مرحله سوم: در این مرحله پیامبران مبعوث شدند تا با تبیین اصول اعتقادی و مقیاس‌ها، عقول بشری را از اختلاف برهانند. این رسالت در مرحله تبشیر - تنذیر و آوردن کتاب و شریعت با رعایت سلسله مراتب صورت گرفت. از بشارت و انذار طایفگی تا اقوام و ملل و آینده‌ی زندگی بشریت پس از این دنیا. مراتب کتاب نیز از شریعت بسیط و محدود به قوم و قبیله تا شریعت جامع و جاودانه برای همیشه بشریت «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا...».

مرحله چهارم: بعد از آنکه رسالت پیامبران در میان توده‌های مردم نیروی محرکی پدید آورد دینداران و دین‌سازان حرفه‌ای آشکار می‌شوند که کتاب و شریعت را طبق امیال و هواهای نفسانی خود و عامه مردم توجیه می‌کنند، در این مرحله آیین توحید کم‌رنگ می‌شود، حاکمیت کتاب و شریعت محدود می‌گردد و زمینه برای ظهور و بروز طاغوت فراهم می‌شود «وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ».

مرحله پنجم: در این مرحله خدای متعال کسانی را که با بینشی صحیح تجربه مذاهب و مرام‌ها را پشت سر گذاشته‌اند، هدایت می‌کند تا از میان اختلاف‌ها و انحراف‌ها حق را دریابند و طلیعه رشد و توحید دیگران شوند «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

(طالقانی، ۱۳۶۲: ۲ / ۱۱۱ - ۱۰۹)

پیوستگی مرحله یکم تا سوم تاریخ حیات بشری و کیفیت ظهور و بروز نخستین اتحاد و اختلاف‌ها در تقریب علامه طباطبایی با وضوح بیشتری مشاهده می‌شود. به اعتقاد وی مردم قبل از حضرت نوح علیه السلام به جهت بساطت امور زندگی با هم متحد بوده و امت واحده به‌شمار می‌آمدند. انسان کنونی از نسل حضرت آدم علیه السلام و حواء، دارای دو جنبه مادی و روحی و برخوردار از نیروی فکر و تسخیر بر طبیعت است او به‌سبب این دو عنایت خدا علوم و ادراکات نظری و عملی را برای تسلط بر جهان و انجام اعمال و رفتارها تحصیل نموده است. از جمله این ادراکات و افکار این تصدیق بود که هر چه را انسان در مسیر کمال خود مفید بداند، از آن استفاده می‌نماید، از این‌رو شروع به تصرف در طبیعت و استفاده از آنها می‌کند و حتی در این راه انسان‌های دیگر را نیز برای منافع خویش به استخدام می‌گیرد و تا حد مقدور از امکانات آنها استفاده می‌کند. از آنجا که نیاز به استخدام نیاز دو سویه است و باید از دیگران نیز پذیرفته شود، به زندگی

اجتماعی مبتنی بر تعاون رضایت می‌دهد، رضایتی از سر اضطرار در جهت تأمین غریزه استخدام همراه با محدود شدن قلمرو اختیار و آزادی این غریزه. لازمه پذیرش و تداوم زندگی اجتماعی، پذیرش استقرار عدالت اجتماعی است. افزون بر غریزه استخدام، انسان‌ها به حکم ضرورت از نظر خلقت، محدوده جغرافیایی، عادت‌ها و اخلاق مولود آنها مختلفند و این اختلاف همواره عامل تهدیدکننده عدالت اجتماعی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۸۶) قدرتمندان به دنبال استفاده بیشتر از ضعف‌ها و ضعف‌ها به دنبال مقابله با آنها به روش‌های مختلفی هستند که حاصلی جز بی‌نظمی، بی‌عدالتی و از بین رفتن ارزش‌های انسانی ندارد. در واقع تشکیل جامعه انسانی به حکم فطرت (غریزه استخدام) و ایجاد اختلاف در اجتماع نیز به مقتضای همان فطرت صورت گرفته است. بدین ترتیب وقوع اختلاف که در جامعه انسانی امری اجتناب‌ناپذیر بود، زمینه‌ساز نیاز ضروری بشر به هدایتی از منبع وحیانی شد. قوانین وحیانی که لباس دین به خود گرفت مستلزم بشارت، انذار و ثواب و عقاب گردید. این دین با طی روند استکمالی تا تأمین همه قوانین و معارف مورد نیاز حیات بشری ادامه داشته تا در نهایت به رسالت خاتم انبیاء پایان یافت. بنابر فراز پایانی آیه، رفته‌رفته اختلاف‌ها در دین نیز راه یافت، بر سر معارف دین و مبدأ و معادش اختلاف کردند و در نتیجه به وحدت دینی نیز خلل وارد شد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۱۶۸)

نکته قابل تامل در دیدگاه علامه این است که با توجه به تبیین دقیق ایشان از دو عامل اصلی اختلاف در انسان‌های اولیه - غریزه استخدام و تفاوت در خلق و خلق و محیط‌های جغرافیایی - و با وجود شواهد متعدد قرآنی از مصادیق اختلاف‌های بشری از زمان حضرت آدم علیه السلام (قتل هابیل) تا تعصبات، اعراض‌ها و عصیان‌های مردم در زمان حضرت نوح علیه السلام، چه توجیهی برای وحدت مبتنی بر بساطت زندگی و سادگی نیازها باقی می‌ماند؟ به گواهی قرآن تلاش‌های مداوم حضرت نوح علیه السلام در سال‌های متمادی حاصلی جز اعراض، استکبار و پیروی مردم از غیر حق نداشته تا آنجا که آن حضرت از خدا تقاضا می‌کند هیچ کافری را روی زمین باقی نگذارد. (نوح / ۲۶) به عبارت دیگر، با وجود دو عامل اصلی اختلاف که منجر به برادرکشی در نسل اولیه انسان می‌شود و دعای حضرت نوح علیه السلام برای هلاکت کافران، چگونه می‌توان از بساطت زندگی و نیازهای مردم به این نتیجه رسید که مردم متحد بوده و اختلاف قابل ملاحظه‌ای نداشته‌اند؟ امروزه با وجود همه قوانین شرعی، بشری و اخلاقی غریزه استخدام و هواهای نفسانی طغیان می‌کند و موجب جنایت‌های زیادی می‌شود. آیا با نبودن این قوانین و صرفاً به جهت سادگی نیازها می‌توان ادعا کرد که مردم در آغاز اختلافی با هم نداشته‌اند؟ بدین سبب نه آن وحدت (قبل از حضرت نوح علیه السلام) وحدت تام بوده و نه رفع اختلاف با ظهور حضرت نوح علیه السلام محقق شده بود.

در یک فرایند استکمالی، برخی هدف بعثت انبیاء را نه تنها رفع اختلاف بلکه ارائه طریق سعادت

دنیوی و اخروی و هدایت‌گری دانسته‌اند. بدین توضیح که انسان از یک جهت اجتماع و اتحاد را دوست دارد و از سوی دیگر ذاتاً در پی برتری، تفوق بر دیگران و تحصیل مزیت در امر حیات و دنیا است. بدین جهت برای رفع تنازع و اختلاف بین افراد، آنگاه که عقل کافی برای این کار نباشد، بشر نیازمند وضع قوانین استوار و انزال معارف الهی خواهد شد، به این منظور انبیای الهی مبعوث گردیدند تا روشن‌گر راه، هدایت‌گر مسیر مستقیم و ارشاد به سعادت و صلاح در امور دنیایی و اخروی باشند. (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۳ / ۲۵۷)

متعلق وحدت در آیه به جهت افاده عموم، اتحاد در جمیع شئون زندگی است که به جهت بساطت و سادگی آنها بر مدار فطریات می‌گذشت و اختلافی ایجاد نمی‌شد. تا قرون زیادی وحدت در جمیع شئون اصل اساسی حیات انسانی بوده ولی حیات انسان بر این مدار ادامه نیافت و به مقتضای روند تکاملی انسان با اموری مواجه شد که آنها را از قبل نمی‌شناخت و حوزه معلومات وی از امور محسوس فراتر رفت و بهره‌بری بیشتری از حیات نصیب او گردید، در این وضعیت که عقل بشری به تنهایی قادر به تشخیص و تصدی امور نبود، بعثت انبیای الهی و نزول کتب مقدس برای ارائه طریق سعادت، هدایت، حفظ وحدت، رفع اختلاف بین آنها و استفاده بیشتر از مزایای حیات ضرورت یافت. بر مبنای این تفسیر، مشروط نمودن بعثت انبیاء به وجود اختلاف که نتیجه زندگی ذاتاً اجتماعی انسان باشد خلاف ظاهر آیه است. وظیفه انبیای الهی ارائه طریق روشن، هدایت‌گری در صراط مستقیم، ارشاد به سعادت و صلاح در امور دنیایی و اخروی و اتمام حجت بوده و انسان به میل فطری خود به دنبال کمال و جلب سعادت بوده و تأمین این میل فطری فقط با بعثت انبیاء ممکن می‌شد. (همان: ۱ / ۲۶۰)

طبق این تفسیر مستفاد از آیه کریمه این است که فطرت انسانی گر چه سبب اتحاد بین مردم در دوره‌ای از حیات انسانی بوده ولی کافی برای رفع اختلاف نبوده و انبیای الهی برای ارائه طریق در زندگی و رفع اختلاف، آن هم به صورت استکمالی بر حسب مقتضیات و نیازمندی‌های انسان مبعوث شدند. بنابراین حکمت خدایی که انسان را بر حب به کمال و حرکت در مسیر آن خلق نموده، اقتضا دارد که انبیای الهی را برای بیان سعادت و به کمال رساندن انسان و رفع اختلاف ناشی از غرایز انسانی مبعوث نماید؛ البته بعد از اینکه فطرت و عقل انسانی به تنهایی از انجام این وظایف بازمانند. (همان / ۲۷۰)

نویسنده تفسیر الفرقان با ذکر دو مقدمه، در خصوص مقطع زمانی مورد نظر آیه سه وجه را محتمل می‌داند:

یک. ظهور حیات انسان با رسالت حضرت آدم علیه السلام و فرزندان و احفاد او مانند شیث و ادیس علیهم السلام آغاز شده است.

دو. به گواهی قرآن، خدای متعال برای هر امتی رسولی فرستاده است و با حکمت و رحمت خدا سازگار نیست که دوره‌ای از حیات بشر بدون هدایت الهی باشد تا آنها بتوانند بر علیه خدا احتجاج نمایند، با این وصف می‌توان گفت اتحاد مردم در پیروی از تعالیم فطری و عقلی بدون برخورداری از تعالیم و حیانی انبیاء و به لسان روایت اتحاد در ضلال بودن، یا باید منسلخ از زمان تفسیر شود و یا در صورت زمان مند بودن می‌تواند مربوط به زمان فترت رسولی بین حضرت آدم علیه السلام و ادریس علیه السلام یا بین ادریس علیه السلام و نوح علیه السلام باشد که نبی صاحب شریعت یا نبوتی وجود نداشته اما دعوت رسالی وجود داشته است. طبیعی است وقتی این دوره از فترت، طولانی شود، اکثر مردم به دلیل صعوبت دسترسی به دعوت رسالی موجود و نه به دلیل قصور آنها، از آن دعوت دوری جسته و در نتیجه ضلال قاصر شدند. توضیح اینکه انبیاء فرستادگانی هستند دارای کتاب و شریعت که تعالیم آنها بیش از تعالیم و داده های رسالت رسولان است اما رسولانی که نبی نیستند دارای رسالتی هستند که به تعالیم فطرت و عقل انسانی ارشاد و آن را تبدیل می‌نمایند. این داده ها و تبدیل آن حوایج انسان‌های اولیه را بدون نیاز به کتاب الهی برطرف می‌نمودند. بنابراین منظور از نبیین در «فبعث الله النبیین» پیامبرانی هستند که صاحب کتاب و شریعتی مستقل هستند که داده‌های آن بیش از آموزه‌های فطرت و عقل انسان است. به این ترتیب هیچ‌گاه حیات بشری به گواهی «لئلا یكون للناس علی الله حجه» خالی از دعوت رسالی نبوده اما فترت رسولان یا فترت انبیاء یا فترت نبوت‌ها را تجربه کرده است، همانند فترتی که بین حضرت مسیح علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است. (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۳ / ۲۴۸ - ۲۴۷)

تحلیل و نتیجه

با بررسی‌های به عمل آمده و دقت در آراء مفسران، به نظر می‌رسد تعبیر «ضلال» در روایات شیعی روشن‌ترین تبیین از آیه را ارائه می‌دهد، مضمون این دسته از روایات این است که مردم قبل از بعثت انبیاء نه مؤمن بودند، نه کافر و نه مشرک، بلکه ضلال بوده و در این تحیر و گم‌گشتگی متحد بودند، از این رو حالت سابقه مردم وحدت بوده اما نه وحدت بر هدایت و نه وحدت بر کفر.

فرض وحدت بر کفر (دیدگاه نخست) منتفی است؛ چون اولاً کفر هم مانند ایمان نیاز به متعلق دارد و متوقف بر وجود شریعتی است که توسط انبیاء الهی عرضه شده باشد و انسان به آن کفر ورزیده باشد. حال آنکه «فاء» در «فبعث الله النبیین ...» مفید تراخی است و بر تأخر بعثت انبیاء بر وحدت اولیه مردم دلالت دارد.

ثانیاً بر فرض که در آن زمان انبیاء یا رسولانی هم مبعوث شده بودند، چگونه اجماع همه بر کفر

متصور است، درحالی که همواره گروه قلیل و دست کم «حمله‌الکتاب» بر هدایت بوده‌اند؟ اساساً چنین جماعی با غرض الهی از آفرینش انسان سازگار نیست. افزون بر این حتی در زمان فقدان رسالت نیز فطرت الهی و عقل خداداد بشر مانع چنین اتحادی است.

همچنین فرض اتحاد بر یکتا پرستی (دیدگاه دوم) نیز قبل از بعثت انبیاء باطل است چون اولاً اگر همه بر هدایت کامل بودند، نیازی به بعثت نبود و ثانیاً اتصاف به تدبیر و یکتا پرستی مبتنی بر بعثت انبیا است و مطابق آیه شریفه وحدت قبل از بعثت بوده است و ثالثاً چنین اتفاقی حتی بعد از بعثت نیز هرگز محقق نشده است.

فرض دوم در صورتی پذیرفتنی است که یکتا پرستی بشر را مبتنی بر هدایت تکوینی فطری بدانیم یا با تمایز قائل شدن میان دو مفهوم «رسول» و «نبی» برآن باشیم که اتفاق بر یکتا پرستی از طریق هدایت رسولان الهی از زمان حضرت آدم علیه السلام تا حضرت نوح علیه السلام محقق شده است. اما تعالیم رسولان برای حل منازعات بشری مکفی نبوده و بعثت انبیاء و حاملان کتاب الهی ضرورت یافته است. با این تقریر دیدگاه دوم و سوم در واقع ناظر به یک حقیقت هستند.

تقریب‌های متفاوت از دیدگاه سوم (وحدت بر اصول عقلی و فطری و خلوص از هدایت وحیانی) را می‌توان در یک قدر مشترک جمع کرد، به این بیان که انسان در ابتدا بر اساس عقل و فطرت با بساطت و سادگی و قناعت ذاتی که اقتضای تجاوز و تکاثر در مطالبات را نداشت به نیازهای فردی و اجتماعی خود پاسخ می‌داد اما به دلایلی چون امور خارجی و غیر عقلی، گذار از مرحله غریزی و رشد عقلی حیات جمعی انسان، عوارض غیر فطری، رشد معلومات، ضرورت بهره‌گیری بیشتر از مواهب طبیعی، تضارب آراء و اندیشه‌ها و روش‌ها، عقل و فطرت از پاسخ‌گویی به نیازها و اقتضائات بشر در این مرحله از رشد باز ماندند از این رو خدای متعال با حکمت و لطف خویش انبیاء را مبعوث کرد تا برای رفع اختلاف‌ها، میان مردم حکم کنند.

به این ترتیب متعلق وحدت، وصفی از اوصاف حالت سابقه مردم (عدم برخورداری از هدایت تشریحی تفصیلی) است نه یک امر عینی و خارجی، از این رو روایات، انسان بی‌بهره از هدایت انبیاء را ضلال توصیف می‌کنند.

در خصوص زمان آیه گرچه ظاهر لفظ «کان» ثبوتاً دلالت بر گذشته دارد، اما به مدد قواعد تفسیری می‌توان برداشتی فرازمانی و فرامکانی از آیه شریفه داشت، مبنی بر اینکه بشریت تا هنگامی که از هدایت وحیانی انبیاء الهی برخوردار نشده و مناسبات فردی و اجتماعی او را بر اساس تعالیم کتب آسمانی تنظیم نکرده باشد، همواره در تحیر، اختلاف و تشتت آراء به سر می‌برد و آموزه‌های فطری و عقلی در أعلا مراتب خود همچنان از سامان‌بخشی به نظام زندگی و نجات بشریت از سردرگمی و گمراهی کفایت نمی‌کنند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه محمدمهدی فولادوند.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن عاشور، محمداطاهر، ۱۴۲۰ ق، التحریر و التنویر، ج ۲، بیروت، موسسة التاريخ العربی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، تسنیم، ج ۱۰، قم، إسرائ.
- حجازی، محمد محمود، ۱۴۱۳ ق، التفسیر الواضح، ج ۱، بیروت، دار الجیل
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، قم، إسماعیلیان.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، مفاتیح الغیب، ج ۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- رشیدرضا، محمد، ۱۴۲۸ ق، تفسیر المنار، ج ۲، بیروت، دار الفکر.
- زحیلی، وهبه بن مصطفى، ۱۴۲۲ ق، تفسیر الوسیط، ج ۱، دمشق، دار الفکر.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۱۶ ق، تفسیر الجلالین، ج ۱، بیروت، موسسة النور.
- صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۶۵، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۳، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
- طالقانی، سید محمود، ۱۳۶۲، پرتوی از قرآن، ج ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۲، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، بیروت، دارالمعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ ق، کتاب التفسیر، ج ۱، تهران، چاپخانه علمیه.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۳۶۴، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، تهران، ناصر خسرو.
- موسوی سبزواری، ۱۴۰۹ ق، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۳، بی جا، بی نا.

